

لویاتان ایرانی

محمد قوچانی

سیاست نامه شرق، ۸۴/۹/۲



چکیده: نویسنده بر این باور است که، ایران در طول یک صد سال اخیر در دام تبدیل دولت مطلقه و دولت مشروطه گرفتار بوده و به هیچ کدام هم نرسیده است. در این میان با توجه به این که دولت سعی در مدرن شدن نداشته است، مدرنیته نیز با توجه به الگوی دولت، یکسره مسیر نادرستی را طی کرده است. در این میان نه تنها دولت مدرن ایجاد نشده بلکه مدرنیته دولتی پدید آمده و جامعه و دولت همچنان در گرداب دولت مطلقه و دولت مشروطه، دست و پا زده و نتوانسته است راه خلاصی از آن بیابد. در واقع نزاع دوگانه دولت مطلقه و دولت مشروطه طی صد و پنجاه سال، به بزرگترین مانع در راه ایجاد دولت مدرن در ایران تبدیل شده است. پاسخ نویسنده برای رهایی از این وضعیت، تغییر دولت و ایجاد ساختی با عنوان دولت مدرن است. بر این اساس، اصلاح‌طلبان ایرانی که، پس از فروپاشی امپراتوری در صدوپنجاه سال تاریخ مدرن خویش، کوشش کردند دولتی مدرن بسازند چنان گرفتار مدرنیته دولتی شدند که حاصل کار دولتی شبه مدرن بیش نیست. این دولت از یک سو برآمده از سنت نیست و از سوی دیگر توان اتمام پروژه مدرنیته را ندارد.

استبداد منور

در تاریخ تجدد سیاسی ایران، چه بسیار عوام و خواص که بیراه از دیکتاتوری مصلح و استبداد منور سخن گفته و دولت مطلقه را بر دولت مشروطه ترجیح داده‌اند به شرط آنکه اگر آزادی نیست، آرامش باشد و به همین علت است که، هر از گاهی مستبدی در تاریخ مدرن ایران ظهور می‌کند و اگر هم مستبدی ظهور نکند عوام و خواص با چراغ در جست‌وجوی

بازتاب اندیشه ۷۰

۱۷

لویاتان
ایرانی

مستبدی می‌چرخند که نور استبداد روشن بماند و استبداد منور، جایگزین آزادی محوش شود و چون رضاخان اولین گروه این مستبدان شناخته شده است، نام رضاخان نام جمله مستبدان تاریخ مدرن ایران است. نه رضاخان، که استبداد به بخشی از حافظه تاریخی ایرانیان تبدیل می‌شود و چرخه مطلقه و مشروطه طی صدوپنجاه سال تاریخ مدرنیته سیاسی، در پادشاهی ایران تکرار می‌شود. دولت مطلقه ناصری به دولت مشروطه تبدیل می‌شود و دولت مشروطه به دولت مطلقه پهلوی اول و دولت مطلقه او به دولت مشروطه مصدقی و دولت مشروطه مصدقی به دولت مطلقه پهلوی دوم و دولت مطلقه، با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ گرچه ایران جمهوری شد، اما سنت سیاسی عصر جدید بر جای ماند و دولت مشروطه جمهوری اسلامی و هرج و مرج سالیان پایانی دهه پنجاه به نظم و نظام دهه شصت و آن نیز به دولت خاتمی و دولت خاتمی نیز به دولت احمدی‌نژاد تبدیل شد. و این چنین است که نه مشروطه و نه مطلقه گویی، هیچ یک در این دیار پایدار نیست.

پرسش در اینجا است که، چرا ما ایرانیان در ایجاد هر دو صورت دولت مدرن، ناکام مانده‌ایم؟ آیا نزاع مشروطه‌خواهان و مطلقه‌خواهان سبب ناپایداری این صورت‌بندی شده است؟ اصولاً چنین نزاعی تا چه اندازه حقیقی است؟ آیا دولت مطلقه و دولت مشروطه، دو مفهوم متضاد هستند یا صورت‌هایی از ساختی یگانه‌اند؟

دولت به مثابه هیولا

غربیان دو مفهوم دولت مطلقه و دولت مشروطه را در عرض هم و مقابل یکدیگر قرار نمی‌دهند. دولت مطلقه نه به معنای دولت مستبد که به معنای دولتی با اختیارات و مسئولیت‌های مطلق در اعمال انحصاری قدرت است، بلکه به موجب قرار دادهای اجتماعی این حق و تکلیف، به آن تفویض شده است. دولت مطلقه غربی به این معنا در برابر دولت‌هایی قرار می‌گیرد که، فاقد اقتدار لازم برای حکمرانی هستند، اما در عین حال از دولت‌هایی که بدون قانون نیز حکومت می‌کنند، متمایز می‌شوند. بنابراین از نظر التزام به قانون، هر دولت مطلقه‌ای مشروطه هم هست و دولت مشروطه نیز نوعی دولت مطلقه است. در میان ایرانیان اولین کسی که این مفهوم را درک کرد، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله بود. اصل مفهومی که ملکم خان آن را به درستی فهمیده و به امرای دولت وقت ایران آموزش می‌دهد، از سوی فیلسوف سیاسی بریتانیایی توماس هابز طرح شده است. توماس هابز در سال ۱۶۵۱ میلادی رساله‌ای نوشت که، نام آن را از تورات وام گرفته بود، لویاتان، هیولایی

افسانه‌ای است که در عهد عتیق، کتاب ایوب نبی از آن نام برده شده است و هابز آن را نماد دولت قرار داد.

دیالکتیک دولت مطلقه و دولت مشروطه در اروپا، مهم‌ترین عامل تأسیس دولت مدرن در غرب است. بدین معنا که بورژوازی اروپا پس از غلبه اشرافیت این قاره (که مدافع ساخت امپراتوری بود) دولت‌هایی تأسیس کرد که گرچه پادشاهی و مطلقه بود، اما به زودی مشروطه و جمهوری شد. در ایران اما این فرآیند کاملاً متفاوت ظاهر شد. امپراتوری ایران تا پیش از عصر ناصری، چنان طبقات اجتماعی از فنودال‌ها تا سرمایه‌داری را کوفته بود که، آنان امکان تأثیرگذاری بر ساخت قدرت را نداشتند، بنابراین همه طبقات اجتماعی در یک سو و دولت از سوی دیگر قرار داشت. طرفه آنکه این دولت چندی بعد خود، به مدرن‌سازی پرداخت و جنبش مدرنیته دولتی در ایران آغاز شد.

پایان امپراتوری

ایران در صدوپنجاه سال قبل نیز وضعیتی مشابه اروپای قرن هفدهم داشت. عموماً تصور می‌شود که، دولت پهلوی اول آغاز تجدد در ایران است، تصویری که در گذشته از سوی این دولت و سپس توسط برخی مورخان و نیز عوام دامان زده شده است. با وجود این آغاز تجدد در ایران را، باید از عصر ناصری آغاز کرد. ناصرالدین شاه در میانه دو ساخت سنتی و مدرن دولت در ایران قرار داشت و تا پایان عمر نیز به انتخاب میان سنت و مدرنیته دست نزد. در عصر او، ایران در شکل جغرافیایی کنونی‌اش تثبیت شد و مفهوم ملت ایران شکل گرفت. گرچه عبارت شاهنشاه رارضاخان و پسرش مصادره کردند و به غلط به کار بردند اما، معنای این عبارت (شاه شاهان) گویای نوعی نظام فدرالی در ایران باستان بود که مذهب‌ها، قومیت‌ها و زبان‌های گوناگون را برمی‌تافت و ساخت سیاسی ایران را، متکثر و چند وجهی می‌ساخت. نادرشاه افشار با حمله به هندوستان و تاراج ثروت‌های آن جغرافیای فرهنگی، ایران را که مستقل از جغرافیای سیاسی آن بود محدود ساخت. او فلسفه سیاسی همزیستی در امپراتوری ایران را، در حمله به هند منهدم کرد. زبان‌های چندگانه به حداکثر دو تا سه زبان فرو کاسته شد و مذاهب چندگانه به یک مذهب رسمی تبدیل شد. می‌توان ثابت کرد که ایران طی صد سال پس از حکومت نادر، دیگر امپراتوری نبود. عبارت ممالک محروسه ایران، به تدریج به مملکت ایران تبدیل شد و هر دو مفهوم ایران بزرگ و امت واحده به پایان تاریخ خود رسیدند. اینک شاهی در ایران حکومت می‌کرد که، بیش از همیشه مایل بود خود را شاه

ایرانیان و شاه شیعیان بخواند و نه شاه شاهان. به همین جهت سازوکار دولت مدرن، مورد توجه اصلاح طلبان عصر قرار گرفت. اولین آنان ظاهراً میرزا تقی خان امیرکبیر بود. ایجاد دولت مطلقه در ایران همواره از ایجاد نظام جدید و ارتش مدرن آغاز شده است و امیرکبیر نیز چنین کرد. امیرکبیر را می‌توان متأثر از مکتب روسی تجدد دانست. مکتبی که در آن پتر کبیر پس از دیدار از اروپا و هلند دستور داد روس‌ها محاسن خود را بتراشند و لباس نو بر تن کنند و کشتی بسازند. این مکتب را می‌توان مدرنیته دولتی یا مدرنیته آمرانه نیز خواند و عمده‌تأ در کشورهای جست‌وجو کرد که، از مرکز اروپا دور هستند و در تقلید از آن سعی وافر دارند.

مدرسه دارالفنون نمایی کبیر از دانشگاه تهران است که، تاریخی مستقل از حوزه‌ها و مدارس علمیه ایران داشت و معلمان غربی در آن تدریس می‌کردند. بدیهی است دانش سنتی و نظام قدیمی تولید دانش، از مدرن کردن ایران ناتوان بود، اما آنچه امیرکبیر در جهت مدرن‌سازی ایران انجام داد نه اصلاح این نظام سنتی تولید دانش که خلق رقیب برای آن و خلق نهادی موازی بود بلکه با پرورش نخبگان جدید به زودی شکافی عمیق را در ساخت سیاسی و اجتماعی ایران میان روشن‌فکران و روحانیان ایجاد کرد و جامعه ایران را به دوپاره متضاد بدل ساخت. امیرکبیر همچنین پس از کاغذ اخبار، اولین روزنامه دولتی ایران را منتشر کرد. بدین معنا مدرنیته در ایران از دولت آغاز شد و اگر در اروپا، جامعه مدنی دولت مدرن را ایجاد کرد در ایران این دولت مدرن بود، که می‌خواست، جامعه مدنی (دانشگاه‌ها، روزنامه‌ها، روشن‌فکران و...) را خلق کند.

گذار از بی‌دولتی

پیش از عصر ناصری، دولت سنتی در ایران، نظامی ساده و فاقد پیچیدگی‌های اداری بود. نهاد سلطنت و نهاد وزارت از عصر باستان ایران را به یاری هم اداره می‌کردند. در بهترین حالت شاه رئیس کشور بود و امور را به سه دسته تقسیم می‌کرد: امور اداری که بر عهده وزیر بود، امور نظامی که بر عهده امیر بود و امور حقوقی (فقهی) و آموزشی که بر عهده فقیه بود. این مدل به ویژه در دولت صفویه، مورد عمل قرار می‌گرفت و به تناسب ضعف و قدرت شاه قدرت وزیران یا فقیهان بسیار می‌شود. از سوی دیگر، ساخت قبیله‌ای ایران سبب می‌شد، عشیره‌ها و عشایر در دولت نفوذی بلامنازع داشته باشند. در واقع عشیره‌ها همانند احزاب مدرن پشترانه تأسیس یک دولت و سلسله حکومتی در ایران بودند و رئیس عشیره، ریش

سفید و شیخ طایفه به حساب می‌آمد؛ قبیله‌ها و عشیره‌ها عمدتاً دربار را، تحت نفوذ خود داشتند و از طریق انتخاب شاه و ولیعهد بر سلطنت و دولت اعمال فشار می‌کردند. وزیران که عمدتاً از شهرنشینان و علمای غیرروحانی برگزیده می‌شدند، بسته به رابطه‌ای که با شاه و دربار داشتند دارای اقتدار بودند. وزیرکشی در ایران، محصول سلب اعتماد شاه به وزیر و دسیسه‌های درباریانی بود که، دولت‌مردی فردی خارج از عشیره و قبیله را بر نمی‌تافتند. تضاد دربار و دیوان در همین فرآیند شکل گرفته است که، می‌توان آن را بازآفرینی تضاد عشایر و شهروندان نیز دانست.

بدیهی است که نمی‌توان از شاهی با پنجاه سال استبداد مطلقه پذیرفت که، در پی دولت مشروطه باشد، اما شاه قاجار فهمیده بود، اداره مملکت یا به استبداد حاکمی چون او ممکن است یا به قانونی که مستقل از حاکم شکل می‌گیرد. البته می‌توان فهرستی از اقدامات انجام شده در عصر ناصری برای تأسیس دولت مدرن را برشمرد. این اقدامات محصول دو عامل بیرون از اراده ناصرالدین شاه است: اول تدبیرهای اصلاح‌طلبان دولتی به ویژه میرزا تقی‌خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار، در کنار پیشنهادهای اصلاح‌طلبان دیگر و دیگر ضعف و قدرت رو به کاهش دولت قاجار. آنچه امضای فرمان مشروطه از سوی مظفرالدین شاه قاجار را تسریع کرد، ضعف وی بود. ناصرالدین شاه نیز در عصر گذار ایران از امپراتوری به «دولت - ملت» ناگزیر از پذیرفتن اقتضائات دولت مدرن بود. در این میان نقش علمای شیعه نیز، باید مورد توجه قرار گیرد. عقب‌نشینی ناصرالدین شاه از امتیاز تنباکو، نشانگر وضعی بود که در دولت مطلقه او رخنه کرده بود.

در مجموع اولین ساختارهای اداری و بوروکراتیک دولت مدرن، در عصر ناصری به وجود آمد، ناصرالدین شاه پس از امیرکبیر، چندی میرزا آقاخان نوری را صدراعظم کرد. آن‌گاه تصمیم گرفت مقام صدرات عظاما را منحل کند و خود شخصاً بر چند وزیر دون پایه‌تر به تفکیک و تخصیص امور نظارت کند. اما هنگامی که این روش سلطان هوسران را درگیر امور کرد، بار دیگر صدراعظمی برگزید و این بار همچون امیرکبیر یک اصلاح‌طلب دولتی را، بدین مقام گمارد. میرزا حسین خان سپهسالار سرانجام موفق شد، اولین کابینه ایران را شکل دهد. از این رو شاه، فرمان ایجاد کابینه را صادر کرد. بدون شک اهمیت این فرمان در عصر خویش و از نظر ایجاد دولت مطلقه مدرن و بوروکراسی جدید در ایران، کمتر از صدور فرمان مشروطه به وسیله مظفرالدین شاه نیست چرا که، بدون ایجاد دولت مطلقه، امکان

پیدایش دولت مشروطه نیز وجود نداشت. فرمان، در ۲۰ شعبان ۱۲۸۹ صادر شد.

جمع‌بندی عصر تجدد ناصری نشان می‌دهد که، مکتب مدرنیته دولتی، در هر سه صورت و مصداق آن به بن‌بست رسید. تلاش‌های میرزاتقی خان امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و حتی اقدامات ناصرالدین شاه قاجار، هر سه را به این نتیجه رساند که، راهی جز ایجاد دولت قانون و دولت مشروطه وجود ندارد. سفر ناصرالدین شاه به فرنگ در سال ۱۲۹۰ به خوبی تناقضی که میان استبداد و پیشرفت وجود دارد را به او نشان داد.

دولت شبه مدرن

بخش عمده‌ای از کارها به همت وزیران اصلاح طلب ناصرالدین شاه به خصوص امیرکبیر صورت گرفت، اما اگر مقصود از دولت مدرن همین امور باشد، باید به این پرسش پاسخ گفت که، چرا دولت ناصری را دولتی مدرن نمی‌دانیم و چرا تجربه ناکام این عصر، دگر بار در عصر رضاشاه تکرار شد؟ مدعای ما در اینجا البته همان است که، از آغاز در پی آن بودیم؛ نسخه روسی مدرنیزاسیون دو نتیجه داشت، ایجاد دولت مطلقه ناپایداری، که به صورت متناوب جای خود را با دولت مشروطه عوض می‌کرد و پیدایش نوعی مدرنیته دولتی به جای دولت مدرن. در باب ناکامی انقلاب مشروطه، این پرسش بدون پاسخ مانده که، چرا از دل این انقلاب آزادی خواهانه دیکتاتوری مانند رضاخان متولد شد؟ پرسشی که بدیع نیست اما مرور آن کمک می‌کند ثابت کنیم چرخه دولت مطلقه و دولت مشروطه در ایران، چرخه‌ای ناقص و دوری باطل است.

اگر پیش از عصر ناصری، مردم ایران از بی‌دولتی و استبداد رنج می‌بردند، در عصر مشروطه بی‌دولتی با هرج و مرج آمیخته شد. بنابراین روشن‌فکران به این نتیجه رسیدند که، ایجاد دولت مطلقه مقدم بر ایجاد دولت مشروطه است و مکتب تجدد دولتی یا تجدد آمرانه احیا شد. نظریه دیکتاتوری مصلح و استبداد منور، از همین زمان در ادبیات سیاسی ایران دیده می‌شود. رضاشاه مصداق این دیکتاتور بود. پیدایش رضاشاه در ایران را، می‌توان با قاعده بناپار تیسیم در علم سیاست توضیح داد. دولت پهلوی که گمان می‌کرد، رسالتی جز مدرن کردن ایران ندارد، مسیر مدرنیته و دولت مدرن در ایران را، برای همیشه منحرف کرد، مهم‌ترین مصادیق این انحراف عبارتند از:

۱. ایجاد دانشگاه دولتی تهران؛

۲. فربه کردن نهاد دولت؛

۳. تمرکزگرایی؛

۴. نحوه مواجهه رضاخان با سنت، آن را به دشمن تجدد تبدیل کرد. اکثریت علمای شیعه، در کنار روشن‌فکران ایرانی، مدافع مشروطه بودند. در تدوین قانون مدنی ایران، علما و روشن‌فکران شریک هم بودند. اما تجدد امرانه پهلوی اول در حذف لباس سنتی و حجاب و برداشتن عمامه از سر روحانیان و دور کردن آنان از مقام قضا، سنت‌گرایان را دشمن نوگرایان ساخت. شیوه‌های رضاخان در این مدرنیته دولتی، کاملاً شبیه احکام پترکبیر بود، که گمان می‌کرد با تراشیدن ریش روس‌ها، می‌تواند آنان را مدرن کند.

بورژوازی دولتی و دولت رانتی

مکتب مدرنیته دولتی در عهد پهلوی‌ها سبب شد. تا طبقه بورژوازی دولتی در ایران ایجاد شود. در حالی که در اروپا، بورژوازی، دولت مدرن را سامان داد. در ایران، دولت مدرن، خود سامان‌دهنده طبقه جدیدی به نام بورژوازی دولتی شد. سقوط دولت پهلوی در اثر وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ مشابهت‌های بسیاری با نهضت مشروطه دارد. در هر دو قیام روحانیت شیعه، رهبر سیاسی نهضت بود. روحانیت شیعه در عصر مشروطه، گمان می‌کرد نقش بیشتری باید در حکومت به دست آورد و در عصر انقلاب اسلامی ناراضی از حذف خویش در دوره پهلوی در پی به دست آوردن حداقلی از حضور در ساخت قدرت بود. در هر دو قیام، بازار سنتی از نظر اقتصادی و مالی جنبش را اداره می‌کرد و انتظار داشت، امتیازهای مشخصی، برای احیای اقتصاد معیشتی و سنتی ایران به دست آورد.

در انقلاب مشروطه، اکثریت روشن‌فکران حامی لیبرالیسم و در انقلاب اسلامی، اکثریت آنان حامی سوسیالیسم بودند. همچون نهضت مشروطه که، برخی روشن‌فکران از نگاهی درون‌دینی در پی جمع آزادی و دین بودند و برخی بر طبل ناسازگاری آن می‌کوفتند؛ در انقلاب اسلامی نیز، جمع یا عدم جمع عدالت و دین، دو گرایش در روشن‌فکری ایران ایجاد کرد. گفتمان قالب انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ عدالت‌خواهانه بود. این سه ضلع مثلث (بازار - روحانی - روشن‌فکر) انقلاب اسلامی را در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رساند و به حاکمیت جمهوری اسلامی تبدیل شد. اما به زودی در نظام جدید، نزاع میان بورژوازی سنتی و بورژوازی دولتی در گرفت. حضور روحانیت در میانه نزاع بود. روحانیت به عنوان متحد سنتی بازار، به دو بخش تقسیم شد.

گرچه رژیم سیاسی دگرگون شده بود، اما گویی سایه مدرنیته دولتی، همچنان بر سر

مناسبات اجتماعی و سیاسی برقرار بود. در این زمان آیت الله خمینی^{ره} اجتهادی تازه، در فقه شیعه انجام داد. اجتهادی که عملاً مفهوم دولت مدرن را، در سپهر سنتی ایران به رسمیت شناخت. بنیانگذار جمهوری اسلامی که، خود فقیهی جامع بود، درباره اختیارات دولت می‌گوید: «دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند، با شروط اسلامی و حتی بدون شرط قیمت مورد استفاده را، از آنان بگیرد و این جاری در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است... در انفال که در زمان حکومت اسلامی امرش با حکومت است، می‌تواند بدون شرط یا با شرط الزامی این امر را اجرا کند.»^۱ این برای نخستین بار بود که، سنت در ایران با مفهوم دولت مدرن، از خاستگاهی کاملاً فقهی همدلی نشان می‌داد و چنین تحولی فرجام مستقیم دخالت روحانیت در حکومت بود. در حالی که روحانیون خارج از دستگاه اجرایی، همچنان بر نظرات فقهی خود اصرار می‌ورزیدند، آیت الله خمینی^{ره} میان تئوری ولایت فقیه و دولت مدرن پیوند ایجاد کرد. بنیانگذار جمهوری اسلامی معتقد بود، ولایت فقیه ولایتی مطلق و عام است که می‌تواند، به عنوان تنها دستگاه مشروع اقتدار، در همه امور اعمال قدرت کند. برخی افراد سعی کرده‌اند ولایت مطلقه را، در برابر ولایت مشروطه قرار دهند و از آن تعبیر به نوعی حکومت تمامیت خواهانه یاد کنند. آنچه مسلم است، در عالم تئوری همان گونه که، دولت مطلقه در عرض دولت مشروطه قرار ندارد، ولایت مطلقه نیز معارض با ولایت مشروطه نیست. ولایت مطلقه یا عامه در برابر آن گونه از حکومت دینی قرار می‌گیرد که، دست حاکم اسلامی را، در برابر فقه بسته می‌داند و دایره ولایت را، محدود به ایتمام و صغار و سفهاء فرض می‌کند. دولت مدرن، دولتی کوچک و کارآمد است و ایجاد چنین ساختی از حامیان مدرنیته دولتی، که خود ساخته و پرداخته دولتمند، بر نمی‌آید. پیدایش دولت مدرن، عملاً پایان مدرنیته دولتی است، پس؛ حضور مدرنیته دولتی، به معنای عدم امکان ایجاد دولت مدرن است. مدرنیته دولتی حتی اگر اسلامی شده باشد، نمی‌تواند دولت مدرن بسازد. چراکه جامعه مدنی سنتی ایران، از بازار و حجره و حوزه همه به سوی دولت‌گرایی سوق داده شده است. حتی دولت برآمده از انقلاب اسلامی که از خاستگاه سنت برخاسته بود نیز، در راه مدرنیته دولتی افتاد. نه تنها دانشگاه‌ها و مدارس جدید حفظ شدند بلکه حوزه‌ها و مدارس قدیم این بار با هدایت دولت اسلامی در مسیر مدرنیته دولتی قرار گرفتند. مدرنیته دولتی اسلامی، موانعی

را که مدرنیته دولتی پهلوی، پیش روی داشتند، آسان‌تر از گذشتگان حل کرد. دولت مدرن، ساختی است که، بر اساس الگوی اروپایی خود، در بستر عمیق‌ترین و آرام‌ترین تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شکل می‌گیرد. رسیدن به دولت مدرن، جز با عبور از این بستر تاریخی ممکن نیست. موانع تاریخی دولت مدرن در ایران، تنها موانعی باستانی نیست، بلکه موانعی عصری نیز هست که، مانع از انجام مدرنیزاسیون دولت، در ایران می‌شود. ظاهراً ما ایرانیان نه اهل اجتهادیم نه اهل تقلید. اهل تقلید نیستیم چون، ژاپنی‌ها دیرتر از عصر ناصری و اصلاحات امیرکبیر در عصر میجی، دولت مدرن را همچون محصولی قابل مونتاژ وارد کردند و مدرن شدند و مجتهد نیستیم چرا که، نتوانسته‌ایم نسخه بومی مدرنیته خویش را بیابیم.

● اشاره

در زمینه مقاله مذکور نکات زیر بایسته توجه و تأمل است:

۱. موضوع اصلی در نهضت ناتمام مشروطیت نه تجارت قند و شکر بلکه، عدالت خواهی و تأسیس عدالت‌خانه بوده است.
۲. نویسنده محترم در زمینه راه‌های استبدادزدایی متأسفانه بحث را، صرفاً به دولت و مدرنیته دولتی، تقلیل داده است. در صورتی که، ریشه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، که ناشی از اثرات حوزه عمومی و نوع سلطنت بوده، بسیار مهم‌تر می‌باشند. تا جامعه از درون، خواستار پدیده‌هایی همانند آزادی و عدالت و به‌طور کلی اصلاحات باشد و همواره بر این خواسته خود پافشاری کند و با نهادینه کردن آن در جامعه از پس آن، به سمت پیشرفت حرکت نماید. به ویژه در این زمینه می‌توان به مسئله تربیت و داشتن الگوی تربیتی مطلوب و غیراستبدادی، اشاره کرد که، می‌تواند وضعیت متعادل و متوازی را در جامعه ایجاد نماید.

۳. استفاده از اصطلاح دولت مطلقه، برای حکومت‌های قاجار و پهلوی، مطابق تعریفی که نویسنده نیز از دولت مطلقه ارائه کرده، نادرست است. دولت مطلقه در معنای حاکمیت مطلقه و التزام به قانون، در مورد حکومت‌های مذکور درست نیست، زیرا؛ در این نوع حکومت‌ها، هیچ نوع التزامی به قانون وجود ندارد و معنای حاکمیت مطلقه، که عنصر اصلی دولت مطلقه است، نیز با استبداد در هم آمیخته و قابل تفکیک و تمایز از آن نیست. گو اینکه در همین دوره‌ها، فقدان سازوکارهای قانونی نیز بسیار مشهود می‌باشد. درگیری بیش از آنکه میان دولت مطلقه و دولت مشروطه باشد، میان هرج و مرج و استبداد است. از این رو در تأسیس دولت مدرن ناکام بوده است. می‌توان گفت، به کارگیری اصطلاح مطلقه، توسط امام خمینی علیه السلام در ولایت مطلقه، گامی بود در راه تأسیس دولت مطلقه به

معنای حاکمیت مطلقه و حرکت به سمت التزام به قانون.

۴. تقلیل پیروزی انقلاب اسلامی، به منازعه سوسیالیست‌های ملحد و مؤمن و رهبریت، صرف سیاسی روحانیت شیعه، حداقل به‌طور کامل درست نیست. زیرا بار معنوی و مذهبی روحانیت شیعه در این میان، نادیده گرفته شده است. روحانیت و مرجعیت شیعه، بیش از آنکه به رهبریت سیاسی خویش تکیه و اعتماد کند، بر رهبریت مذهبی و دینی خود پای فشرده است.

۵. مقایسه دولت در عصر حاکمیت امام خمینی علیه السلام با لویاتان هابز و نه دولت مطلقه، قیاس نادرستی است. لویاتان، چنان‌که نویسنده نیز یادآوری کرده، هیولایی است که، به اداره جامعه می‌پردازد و کسی را یارای قیام و اعتراض در برابر او نیست. در واقع در این نوع حکومت، مردم همه اختیارات خویش را، به حاکم وامی‌گذارند تا او بتواند امنیت آنان را تأمین نماید. حال آنکه در دوره امام خمینی علیه السلام، بیشترین مشارکت در امور عمومی در جامعه وجود داشت.

بدیهی است حاکمیت مطلقه، با قدرت مطلقه و خودکامه، بسیار متفاوت و متمایز است. در لویاتان نیز، رابطه فرد و دولت، رابطه‌ای یک‌جانبه و واگذارانه است. درحالی‌که در قانون اساسی و نظریه ولایت فقیه امام خمینی علیه السلام چنین واگذاری اختیاراتی از سوی مردم، مشاهده نمی‌شود. افزون بر این، دفاع امام خمینی علیه السلام از جمهوری اسلامی، خود نشان از وضعیتی دارد که، ارج و قدر نقش مردم را، بیش از هر چیز در این نظام برجسته می‌کند.

۶. باید توجه داشت که دولت‌های مدرن در غرب، انواع مختلفی را از سرگذرانده‌اند و تقلیل دولت مدرن به دولت کوچک، صرفاً یکی از انواع اخیر دولت مدرن در غرب است و فروکاستن دولت مدرن به «دولتی کوچک و کارآمد» نادرست است و حداقل با دیگر انواع دولت‌ها متفاوت است. برخی از صاحب‌نظران در بحث از تاریخ دولت‌های مدرن، چند نوع دولت را برشمرده‌اند از قبیل: